

## جایگاه میرسیدعلی همدانی در گسترش تصوف در آسیای مرکزی

### حجت‌الله فغانی<sup>۱\*</sup>

#### چکیده

میرسیدعلی همدانی، عارف، صوفی، عالم و شاعر ایرانی قرن هشتم هجری قمری و از مبلغان عمده دین مبین اسلام در آسیای مرکزی است که در ترویج تصوف در این ناحیه نقشی برجسته داشته است. در این مقاله که با هدف تبیین نقش سیدعلی همدانی در ترویج تصوف در آسیای مرکزی به نگارش درآمده، ابتدا تاریخچه پیدایش تصوف به اختصار بازگو شده است. گرایش به تصوف در ماوراءالنهر و شکل‌گیری سلسله‌های صوفیانه در این منطقه بررسی و مهم‌ترین این سلسله‌ها براساس دامنه نفوذشان معرفی شده‌اند. طبق تأیید منابع موجود در این زمینه، نقشبندیه، قادریه، یسویه و کبرویه مهم‌ترین سلسله‌های تصوف در این ناحیه بوده‌اند و میرسیدعلی همدانی احیاگر دودمان قدرتمند کبروی در آسیای مرکزی در قرن هشتم هجری قمری بوده است. در ادامه مقاله، درباره انتساب میرسیدعلی به شیخ علاءالدوله سمنانی، شیخ محمود مزدقانی، نجم‌الدین محمد الادکانی و شیخ اخی‌علی دوستی و نیز سفرهایی که وی به توصیه برخی از این بزرگان به مناطق مختلف، از جمله ختلان و ترکستان داشته، بحث شده است. در پایان، شماری از مریدان و پیروان این عارف برجسته که برخی از آنها از سرآمدان عرفان و تصوف در دوره‌های بعد شدند، معرفی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: میرسیدعلی همدانی، تصوف، آسیای مرکزی.

---

۱. دانش‌آموخته دکتری مطالعات امنیت ملی دانشگاه عالی دفاع ملی ایران، سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

\* hojatfaghani@yahoo.com

## ۱. مقدمه

تصوف از مهم‌ترین تجلیات روح وحی الهی است که تقریباً یک قرن پس از ظهور دین مبین اسلام نضج گرفت و سپس در تمام ممالک اسلامی گسترش یافت و تحولاتی عمیق در عرصه‌های حیات فرهنگی، ادبی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این ممالک به وجود آورد.

تصوف که از شریعت آغاز و پس از طی «طریقت» به حقیقت می‌رسد، گاه با «عرفان اسلامی» درهم می‌آمیزد، گاه با آن یکسان و گاهی نیز جدا از آن تلقی می‌شود؛ با وجود این، عرفان اعم از تصوف است و از این رو، بسیاری از مشایخ طریقت در طول تاریخ، هم «صوفی» و هم «عارف» بوده‌اند.

بر اساس منابع، از نظر تمسک به آداب طریقت، نخستین صوفی حسن بصری (ف. ۱۱۰هـ.ق) است؛ اما اولین کسی که با لقب «صوفی» شناخته شد، عثمان بن شریک ملقب به ابوهاشم کوفی (ف. ۱۰۵هـ.ق) است. از نخستین حلقه شکل‌گیری تصوف در سده دوم هجری قمری نیز می‌توان از سفیان ثوری (ف. ۱۶۱هـ.ق)، ابراهیم ادهم (ف. ۱۶۲هـ.ق)، داوود طایبی (ف. ۱۶۵هـ.ق)، شقیق بلخی (ف. ۱۷۴هـ.ق)، رابعه عدویه (ف. ۱۸۵هـ.ق)، فضیل عیاض (ف. ۱۸۷هـ.ق) و معروف کرخی (ف. ۲۰۰هـ.ق) نام برد (سجادی، ۱۳۷۲: ۵۰).

## ۲. مکتب‌های تصوف و نمایندگان آنها

در سده سوم هجری قمری، شکل‌گیری تصوف و ترویج فرقه‌های مختلف، و تفسیرهای متمایزی که از مباحث عرفانی - از ساده‌ترین مباحث همچون زهد تا پیچیده‌ترین و حساس‌ترین موضوعات مانند عشق، سکر، صحو، وحدت وجود، فقر و فنا - وجود داشت، به انشعاب در گروه‌های متصوفه منجر شد. این مشرب‌های گوناگون که از اختلاف نظرها و تفاوت آرا و دیدگاه‌های مشایخ سرچشمه می‌گرفت، مرزبندی‌هایی را در میان متصوفه پدید آورد و سبب دسته‌بندی‌هایی شد که آنها را «سلسله‌های تصوف» و بعدها در شکل کلی‌تر، «مکتب» نامیدند. گروهی از این مشرب‌ها راه اعتدال را درپیش گرفتند و برخی دیگر در مسیری گام نهادند که حساسیت اهل شریعت و فقها را برانگیخت. در این سده، به موازات رواج شیوه معتدل ابوسلیمان دارانی (ف. ۲۱۵هـ.ق)، حارث محاسبی

(ف. ۲۴۳هـ.ق)، ابوسعید خراز (ف. ۲۸۶هـ.ق)، سری سقطی (ف. ۲۵۳هـ.ق) و جنید بغدادی، مشرب بایزید بسطامی ظهور کرد که به ظاهر در تقابل با آنها بود (خیاطیان، ۱۳۹۰: ۲۶).

بی تردید، مکتب بغداد یکی از نخستین و بزرگ‌ترین مراکز مهم تصوف در سده سوم هجری قمری است و گرچه بانیان این مکتب سری سقطی و حارث محاسبی بودند، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین آنها شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی، صوفی بزرگ این مکتب، است.

هم‌زمان با استقرار مکتب بغداد، دومین مکتب بزرگ و مهم تصوف در خراسان شکل گرفت و در آن دیار برخی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های دوران اول تاریخ تصوف، مانند شقیق بلخی، ابراهیم ادهم و بزرگ‌ترین آنان بایزید بسطامی به ظهور رسیدند. این مکتب - برخلاف مکتب بغداد که صحو را بر سکر ترجیح می‌داد - بیشتر به سکر گرایش داشت و با حضور شخصیت‌هایی همچون ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، احمد غزالی و عین‌القضات همدانی نه تنها بر تاریخ تصوف، بلکه بر زبان فارسی و حتی بر گسترش اسلام در نواحی شرقی و مرکزی آسیا تأثیری عمیق برجای گذاشت. در این دیار بود که زبان صوفیانه فارسی رشد کرد و با سنایی، عطار و مولانا جلال‌الدین به اوج رسید.

از سده چهارم میلادی به بعد، زبان فارسی نیز به تدریج برای بیان آثار تعلیمی تصوف به کار گرفته شد و آثاری همچون *کشف‌المحجوب* هجویری، *ترجمه رساله قشیریه* و چند اثر از خواجه عبدالله انصاری پدید آمد. کاربرد نثر فارسی برای بیان اصول تصوف با کتاب *سوانح احمد غزالی* به مرحله جدیدی گام گذاشت و از آن پس، گرچه زبان عربی همچون گذشته زبان اول برای بیان اصول تصوف نظری و اخلاق صوفیانه بود و خود ایرانیان بیشتر به آن زبان می‌نوشتند، زبان فارسی در سرزمین‌های شرقی اسلام، از هند و آسیای مرکزی تا آسیای صغیر و البته خود ایران، در کنار زبان عربی، به زبان اصلی برای بیان حقایق تصوف تبدیل شد. از این زمان به بعد است که ادبیات فارسی به شدت با تصوف و عرفان گره می‌خورد و ناب‌ترین و دلکش‌ترین آثار ادبیات فارسی که ریشه در عرفان و تصوف دارند، پدید می‌آیند.

### ۳. زمینه‌های پیدایش تصوف در آسیای مرکزی

قرن هفتم هجری قمری با بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حادثه و فاجعه سیاسی و اجتماعی بعد از اسلام همراه بود. فتنه هولناک تاخت‌وتاز مغول که در اوایل قرن هفتم هجری از اقصای مشرق برخاست، در زمانی بین سی تا چهل سال، از سواحل دریای چین تا حدود شام و مصر و از اقصای دشت قیچاق، روسیه، لهستان و مجارستان تا خلیج فارس و دریای عمان را به تصرف درآورد و با تشکیل وسیع‌ترین مملکت در طول تاریخ، سرانجام در سال ۶۵۶هـ.ق خلافت قدیمی اسلام را منقرض کرد.

در میان این کشمکش‌ها، یکی از ممالکی که بیش از همه در معرض تاخت‌وتاز و قتل و نهب این وحشیان قرار گرفت، بخشی عظیم از نجد پهناور ایران بود. طوفان عالم‌گیر مغول طول و عرض آن بلاد را زیر و زبر کرد و شعله جهان‌سوز آن غایله‌هایله سرتاسر آن ممالک را پاک بسوخت؛ کروورها کرور نفوس بی‌گناه در آن واقعه تباه شد؛ شهرها و قری و قصبات به کلی با خاک یکسان گردید؛ مراکز علم و ادب ویران شد؛ مخازن صنعت و ثروت، مأوای بوم و غراب گشت؛ علما و فضلا را همه‌جا جمعاً مانند گوسفند ذبح کردند؛ کتابخانه‌ها و کتاب‌خوان‌ها را با هم نیست‌ونابود نمودند و از اقل نتایج و اهون آثار استیلای مغول بر نجد ایران، آن بود که علم و ادب در آن سرزمین در عهد ایشان به منتهی درجه انحطاط و تنزلی که ادبیات یک مملکت ممکن است بدان درجه رسد، رسید (جوینی، ۱۳۶۷). ذبیح‌الله صفا درباره وضع زبان و ادب فارسی در سده هفتم و آغاز سده هشتم هجری قمری می‌نویسد:

سقوط دولت ایلخانی (که حتی بعد از تن دادن به اسلام هم طبیعت وحشی و بیابانی خود را حفظ کرده بود)، کوشش‌های وزیران و رجال ایرانی این دوره (که خون پاک هریک از آنان بعد از مدتی از نوک خنجرهای جلدان مغول جاری می‌گشت) و علاقه‌مندی هرچند اندک عده‌ای از سلاطین ایرانی یا ایرانی‌شده به شعر و ادب و شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی، در مجموع باعث شد که ادب پارسی (که در قرن هفتم و آغاز قرن هشتم هنوز از ترقیات آغاز آن عهد و از استادان بازمانده و نجات‌یافته و پرورش‌دیدگان و تربیت‌شدگان آنان برخوردار بود) از اواسط قرن هشتم به بعد، تجدید حیاتی کند و سلسله استادان پارسی‌گو، بالمره، منقطع نشود؛ تا جایی که حتی در برخی مراکز، شاعران توانایی ظهور کردند که ظلم تاریخ

افتخار هم‌عصری آنان را نصیب تیمور خون‌خوار کرد. همین حالت را کمابیش در علوم گوناگون می‌بینیم؛ اگرچه آنان نیز در گیرودار حوادث رعب‌انگیز، بسی به سستی گراییدند و از جلا و رونق پیشین افتادند (صفا، ۱۳۶۶: ۲/۳).

از یک سو، با فروپاشی خلافت عباسی در میانه قرن هفتم هجری قمری زمینه گسترش تشیع در ایران فراهم شد و از این زمان به بعد، مشایخ متصوفه شیعی ظهور و نفوذی چشمگیر پیدا کردند؛ از سوی دیگر، بسیاری از مشایخ و متصوفان ایرانی به دلیل هجوم ویرانگر مغول، جلای وطن کردند و هریک در نواحی جدیدی، از قبیل هندوستان، روم، شام و ماوراءالنهر به ارشاد و هدایت خلق پرداختند و از این رو، برخی از این مکان‌ها به مراکز مهم انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی و محل تجمع فضایی این سرزمین‌ها تبدیل شد.

#### ۴. ظهور سلسله‌های تصوف در آسیای مرکزی

ظاهراً تا پیش از قرن هشتم هجری قمری، گرایش به تصوف در ماوراءالنهر به شکل جریان‌های گوناگون وجود داشته است؛ اما از قرن هشتم به بعد، سلسله‌های صوفیانه در این منطقه شکل گرفتند. مهم‌ترین این سلسله‌ها، براساس دامنه نفوذشان، در آسیای مرکزی و قفقاز عبارت‌اند از: نقشبندیه منسوب به خواجه بهاءالدین نقشبند (ف. ۷۹۱هـ.ق)، قادریه منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی یا جیلانی (ف. ۵۶۱هـ.ق)، یسویه منسوب به شیخ احمد یسوی (ف. ۵۶۲هـ.ق) و کبرویه منسوب به شیخ احمدین عمر خیوقی معروف به نجم‌الدین کبری (ف. ۶۱۸هـ.ق).

سلسله کبرویه در آسیای مرکزی حضوری چشمگیر و مقتدرانه در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت؛ به طوری که این سلسله را سبب گرایش ایلخانان مغول به اسلام و بازگشت این دین به ایران دانسته‌اند؛ ولی به تدریج به دلیل شرایط سیاسی حاکم بر جامعه و اختلافات درون‌فرقه‌ای، دچار پراکندگی و انشعاب و در نهایت افول شدند (دوین، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

بعد از قتل نجم‌الدین کبری در سال ۶۱۸هـ.ق، طریقه کبروی به دست مریدان او گسترش یافت و مکتب عرفانی کبروی به طوری گسترده ترویج شد. هنگام حمله مغولان به خوارزم در سال ۶۱۸هـ.ق، از بین هفت مرید اصلی نجم‌الدین کبری یکی از آنان به نام

مجدالدین بغدادی پیش از استاد خود در خوارزم درگذشت؛ اما بیشتر مریدان او (جمال‌الدین گیلی، سعدالدین حمویه، نجم‌الدین رازی و رضی‌الدین علی لالا) قبل از حمله مغولان به سیل شخصیت‌های مذهبی و ادبی‌ای پیوستند که در حال مهاجرت به غرب بودند. پیروان گیلی، حمویه و لالا در دربار ایلخانان مغول نقشی فعال داشتند و بعدها در اواخر قرن هفتم هجری قمری، پسر و مرید حمویه، صدرالدین ابراهیم حمویه، عامل اصلی گرویدن غازان (فرمانروایی ۶۹۴-۷۰۳هـ.ق) به اسلام و در نتیجه بازگشت اسلام به ایران شد. گویند بعد از آنکه غازان اسلام را پذیرفت، بین ۶۰ تا ۱۰۰ هزار نفر از لشکریان تاتار به دین اسلام گرویدند. از میان مریدان کبری، فقط دو نفر در آسیای مرکزی به فعالیت خود ادامه دادند و تلاش‌های خود را به سازگاری حاکمان جدید مغول و نیز اتحاد قبایل غیرمسلمان ترک در جهان اسلام معطوف کردند.

مشهورترین این مریدان فردی به نام سیف‌الدین باخرزی (۵۸۶-۶۵۹هـ.ق) مشهور به شیخ خراسان بود که شاخه‌ای از کبرویه را در بخارا تأسیس کرد. این شاخه دست‌کم تا قرن هشتم هجری قمری قدرتمند باقی ماند. او همچنین نیای معنوی و روحانی فرقه فردوسی هند بود. فرقه هندی باخرزی بیش از جانشینان باخرزی در آسیای مرکزی شناخته شده است. آخرین نماینده این سلسله در آسیای مرکزی حسین خوارزمی است که با مرگ او، این سلسله رو به افول می‌گذارد.

احیای دودمان قدرتمند کبروی در آسیای مرکزی با فعالیت میرسیدعلی همدانی در قرن هشتم هجری قمری آغاز می‌شود. از این زمان به بعد، به جز فردوسی، همه شاخه‌های زنده کبروی ارتباط خود را با نجم‌الدین کبری از همدان جست‌وجو کرده‌اند. شهرت همدانی بعد از قرن نهم هجری قمری تا به آنجا بود که در آسیای مرکزی و هند، «کبرویه» عملاً مترادف «همدانی» شد. خود همدانی هم از طرف یکی از شاگردان کبری به نام رضی‌الدین علی لالا (ف. ۶۴۲هـ.ق) و نیز جمال‌الدین احمد جورفانی (گورپانی)<sup>۱</sup> (ف. ۶۶۹هـ.ق) و بعد از آن‌ها به واسطه نورالدین عبدالرحمان اسفراینی (ف. ۷۱۷هـ.ق) و شاگرد برجسته‌اش، علاءالدوله سمنانی (ف. ۷۳۶هـ.ق)، به مؤسس مرتبط می‌شد. سه مرید بعدی، یعنی نجم‌الدین محمد ادکانی اسفراینی، تقی‌الدین علی دوستی و شرف‌الدین ابوالمعالی محمود مزدقانی (ف. ۷۶۱هـ.ق) که آخرین شخص بسیار مهم و اثرگذار بود، عامل ارتباط همدانی با سمنانی بوده‌اند (همان، ۱۵۴-۱۵۵).

میرسیدعلی خود در آخر دو رساله از رسائل خویش، سلسله مشایخ خویش را «داوودیه» و «فقریه» ذکر می‌کند؛ بنابراین، وی با واسطه منتسب است به شیخ‌علاءالدوله سمنانی (ف. ۷۳۶هـ.ق) که منتهی می‌شود به فرقه کبرویه؛ یعنی پیروان شیخ احمدبن عمرالخیوقی معروف به نجم‌الدین کبری. میرسیدعلی همدانی مبتدع فرقه خاصی نیست؛ اما از آنجا که سیدمحمد نوربخش - شاگرد خواجه اسحاق ختلانی که از مریدان اوست - بانی سلسله «نوربخشیه» در قرن نهم قمری شد، در زمان سلطنت شاهرخین امیرتیمور منشأ نهضت و انقلابی عظیم شد که دارای اهمیت سیاسی است و طایفه نوربخشیه هم اگرچه در قرن دهم قمری در زمان شاه‌طهماسب صفوی در ایران به کلی منقرض شد، تأثیرات فکری و آثار قلمی آن‌ها هنوز باقی و متداول است (حکمت، ۱۳۳۰: ۳۳۹).

##### ۵. نقش میرسیدعلی همدانی در گسترش تصوف در آسیای مرکزی

میرسیدعلی همدانی عارف، صوفی، عالم و شاعر ایرانی قرن هشتم هجری قمری و از مبلغان عمده دین مبین اسلام در کشمیر هند و آسیای مرکزی بود. بیش از ۱۱۰ اثر به وی منسوب است. فضلا و دانشمندان او را «سلطان‌العارفین» و مردم کشمیر «بانی اسلام»، «علی ثانی» و «حواری کشمیر» نامیده و ارادتمندان و مریدانش او را «شاه همدان» لقب داده‌اند. از او بانام «امیرکبیر» نیز یاد می‌شود. میرسیدعلی همدانی در تاجیکستان به «حضرت امیرجان» معروف است. لقب «علی ثانی» از سوی مریدان و پیروان او، آشکارا از «سید» بودن او و انتسابش با شانزده واسطه به حضرت علی (ع) حکایت می‌کند.

علاوه بر این، مریدان، فضلا و علما با القابی همچون «قطب‌الاقطاب»، «محبی‌العلوم الانبیاء و المرسلین»، «افضل‌المحققین»، «اکمل‌المدققین»، «الشیخ‌الکامل»، «العارف‌المعروف» و «سلطان سادات و عرفا» نیز از او یاد کرده‌اند (حسن، ۱۳۸۵: ۸۵). قاضی نورالله شوشتری (۱۳۵۴: ۱۳۸) نیز از او باعنوان «الواحد‌الربانی» یاد کرده است. میرسیدعلی همدانی از معدود عرفا و متصوفانی است که پیروان مذاهب گوناگون اسلامی اعم از شیعه، حنفی، شافعی و حنبلی، او را از نوادگان خویش می‌دانند و این

در حالی است که همدانی شیعه و از نوادگان حضرت علی (ع) بودن خود را صراحتاً در آثارش اعلام کرده است.

بنابر اسناد و منابع، میرسیدعلی همدانی برای ترویج دین مبین اسلام، به ممالک اسلامی دور و نزدیک و نیز دیگر سرزمین‌های غرب و شرق بسیار سفر کرده و با علما و عرفای آن‌ها دیدار و حشر و نشر داشته است. بنابر روایت جامی در *نفحات الانس*، این سفرها به دستور استاد او، شیخ محمود مزدقانی، بوده است. شیخ محمود مزدقانی یازده سال (۷۲۸-۷۳۶هـ.ق) در زمان علاءالدوله سمنانی و پس از وی تا آخر عمر در زمان سلسله‌داری خود، شخصاً به تربیت سیدعلی همدانی قیام کرد و از اثر حسن تربیت وی، جناب سیدعلی همدانی به اعلا مدارج ولایت و عرفان نائل آمد (علیخانی، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

براساس گزارش حافظ کربلایی در *روضات الجنان و جنات الجنان*، علی همدانی پیش از این، از ۳۴ عارف و صوفی بزرگ خرّقه و اجازه ارشاد گرفته است (عصا زاده، ۲۰۱۵: ۳۷).

میرسیدعلی علاوه بر علو درجه در تصوف، در فتوت نیز از بزرگان روزگار بوده است. مراد او در این طریقه، ابتدا نجم‌الدین محمدبن محمدالدکانی یا الاذکانی و سپس شیخ اخی‌علی دوستی بوده و از وی خرّقه فتوت اخذ کرده است (خاوری، ۱۳۶۲: ۲۴۶). این شیخ اخی‌علی دوستی کسی است که به واسطه شیخ محمود مزدقانی، روش علاءالدوله سمنانی را- که عرفانی اعتدالی و اجتماعی است- به میرسیدعلی منتقل کرد. دلیل گام نهادن میرسیدعلی همدانی در این طریقه نیز روشن است؛ زیرا فقیهان خرّقه تصوف خود را در نهایت، منتسب به امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) می‌دانند. در میان آثار فراوان میرسیدعلی، رساله «فتوتیه» نیز مشهور است (ریاض، ۱۳۴۸).

بعد از فراگیری کامل علوم، همدانی به‌اذن استاد خود، برای گسترش اسلام و دعوت به توحید «سه‌نوبت ربع مسکون را سیر کرد» (جامی، ۱۳۷۵: ۴۴۹). علی‌اصغر حکمت می‌نویسد: «در نزد این حقیر، رساله مثنوی خطی موجود است موسوم به "صحیفة الاولیاء" تألیف سیدمحمد نوربخش که در آن از سلسله مشایخ خود نام می‌برد و درباره میرسید علی همدانی این سه بیت را می‌گوید:

دگر شیخ شیخم که او سید است      علی نام و الوندی المولد است  
بگشت او جهان را سراسر سه‌بار      بدید اولیا چارصد با هزار



نموده است پنجاه سال اختیار تجافی ز مضجع زهی مرد کار»  
(۱۳۳۰: ۳۳۹).

از قول خود همدانی نیز نقل شده است:

سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردم و بسا عجایب در بحر و بر دیده و هربار به شهر و ولایتی رسیدم، عادات اهل آن موضع را از طریق دیگر دیدم. در دفعه اول، شهر به شهر، دفعه دوم، قریه به قریه و دفعه سوم، خانه به خانه سفر می‌کردم (احمدی، ۱۳۸۳: ۷۰).

با اینکه او لقب «صوفی سیاح» را دارد، هیچ سفرنامه‌ای ننوشته است.

میرسیدعلی هدف از مسافرت‌هایش را در رساله «آداب‌المشایخ» چنین شرح می‌دهد: «سفر کردن بر سه وجه است: زیارت، ریاضت و دیدار مشایخ» (عصا زاده، ۲۰۱۵: ۴۰). سفر میرسیدعلی همدانی به آسیای مرکزی و به‌ویژه ختلان نیز با همین هدف صورت گرفته است. او در یکی از سفرهایش به زیارت مرقد حضرت میرسیدحسن اصفهانی ملقب به شاه خاموش<sup>۲</sup> رفته بود. میرسیدعلی بیش از هفت سال از حیات پربرت خویش را در این دیار گذرانید.

درباره نخستین آشنایی میرسیدعلی با خواجه اسحاق ختلانی (مرید، داماد و جانشینش) تا آنجا که منابع روشن می‌کند می‌توان گفت میرسیدعلی در سفر نخست خود به ختلان (وی در سال ۷۷۴هـ.ق از راه بلخ و بدخشان به این ناحیه رفت و در آنجا سکونت گزید) به قریه علیشاه و چوبک (که امروزه هم به همین نام مشهور و منسوب به خاندان علیشاهیان و خواجه ختلانی است) وارد شد و «اکابر و اشراف آن دیار به شرف ارادت ایشان مشرف شدند» (ذکایی ساوجی، ۱۳۷۲: ۲۸). میرسیدعلی در زمان اقامت خود در روستای علیشاه، هنگام زیارت با خواجه اسحاق ختلانی و نورالدین جعفر بدخشی آشنا شد که این دو تا آخر عمر از مریدان مخلص وی شدند. میرسیدعلی در آن دیار مدرسه و خانقاهی تأسیس کرد و روستایی خرید تا «وقف خدمات دینی» کند.

با اینکه اقامت میرسیدعلی همدانی در ختلان چند سالی بیشتر نبود، خیل عظیم پیروان و مریدان و جاذبه او به حدی بود که حتی امیر تیمور را بیمناک کرد. در این زمینه، روایات و داستان‌های مختلفی ذکر شده است؛ اما مشهورترینشان این است که براساس برخی منابع، علت مهاجرت اجباری سید از ختلان، ملاقاتی بین او و امیر تیمور

در سال ۷۷۳ هـ.ق در ماوراءالنهر بوده است. در این ملاقات، گویا سید پند و اندرزهای تلخ به امیر تیمور داده که به مذاق وی خوش نیامده است؛ از این رو، امیر تیمور به او فرمان داده یا فوری از قلمرو وی خارج شود یا فرمان قتل وی با همه خویشاوندانش را صادر می‌کند؛ به همین دلیل، سیدعلی همدانی در سال ۷۷۴ هـ.ق به همراه سید و به روایتی دیگر با هفتصد تن از مریدان و سادات به کشمیر مهاجرت کرد. میرزا اکمل‌الدین کامل‌بیگ بدخشانی درباره علت مهاجرت سیدعلی گفته است:

گر نه تیمور شور و شر کردی      کی امیر این طرف گذر کردی؟

(ریاض، ۱۳۴۷: ۹۷)

طبق گفته‌های خود میرسیدعلی که در آثار شاگردش، جعفر بدخشی، نقل شده است، حیات ناآرام سید و مناسبت ناخوش و گاه خصمانه دشمنان عقیدتی‌اش، وی را وادار به ترک وطن کرد (سلطان‌اف، ۱۹۹۴: ۶). علت هرچه بوده است، ظاهراً گروهی حضور او را تاب نیاورده‌اند. میرسیدعلی صراحتاً در رساله «مکتوبات امیریه» نوشته است:

سنت الهی چنان رفته است که هرکه حق گوید و در اظهار حق کوشد، همه مردم دشمن او گردند! ولی این ضعیف را با آن حضرت عهدی است که اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد، این ضعیف از عهد خود نگردد، والله اعلم بالصواب (عصا زاده، ۲۰۱۵: ۴۱).

پس از هجرت از ختلان، میرسیدعلی همدانی به برخی بلاد مسافرت‌هایی کرد و سرانجام همراه گروهی از مریدانش، در صدد سفر به ترکستان برآمد. او هنگام مراجعت از کشمیر و عزیمت به ترکستان، در پاخلی نزدیک «گنار» (اسعدآباد کنونی در افغانستان) در کارفرستان، هنگامی که مهمان حاکم آنجا ملک شرف‌الدین خضرشاه بود، بیمار شد و پس از پنج روز، در شب چهارشنبه ششم ذی‌حجه ۷۸۶ هـ.ق در ۷۳ سالگی درگذشت. پیکر او شش ماه پس از وفاتش به ختلان (شهر کولاب کنونی) آورده شد و روز چهارشنبه بیست‌وپنجم جمادی‌الاول سال ۷۸۷ هـ.ق در خانقاه به خاک سپرده شد. مقبره این عارف بزرگ امروز زیارتگاه عام و خاص در شهر کولاب است.

اقامت موقت میرسیدعلی همدانی در دیار ختلان موجب شد تا جمعی عظیم از مریدان و پیروان به گردش جمع شوند که شماری از آنان از سرآمدان دوران بعد شدند. بنابر منابع موجود، برخی مریدان وی در این خطه عبارت‌اند از: خواجه اسحاق ختلانی،

نورالدین جعفر بدخشی، قوام‌الدین بدخشی، میرسیدحسین سمنانی، سیدتاج‌الدین سمنانی، سیدجلال‌الدین محدث، سیدکمال‌الدین ثانی، سیدمحمدکاظم (مشهور به سیدقاضی)، شیخ سلیمان، شیخ محمد قریشی، محمد قاری، میرسیداشرف سمنانی، مخدوم رشید حقانی، سیدبهاء‌الدین، حاجی‌حافظ محمد، سیدفیروز (مشهور به سیدجلال)، سیدجلال‌الدین عطایی، سیدفخرالدین، سیدمحمد بیهقی، سیدزین‌العابدین نیشابوری، شیخ محمد شامی، خواجه عبدالله، شیخ رکن‌الدین شیرازی، شیخ شمس‌الدین ختلانی، سیدمحمد طالقانی، سیدمحمد خاوری، سیدمحمد عین‌پوش، سیدنعمت‌الله، شیخ احمد خوشخوان، سیدمحمد سراج، اخی شیخ حاجی‌بن طوطی علیشاه ختلانی و دیگران (همان‌جا).

درباره مرید، داماد و جانشین میرسیدعلی همدانی، یعنی خواجه ابواسحاق ختلانی ملقب به «شاه شهیدان»، اطلاع چندانی در دست نیست. محقق تاجیک، ماهرخواجه سلطان‌اف (۱۹۹۶)، سال تولد او را ۷۳۱ هـ.ق و سال وفاتش را ۸۲۸ هـ.ق ذکر می‌کند. سیده‌اشرف ظفر دهلوی (۱۹۹۱: ۷۶) و محمد ریاض (۱۹۹۵: ۷۷) سال ۸۲۶ هـ.ق را سال مرگ او می‌دانند؛ با این تفاوت که محقق پاکستانی، محمد ریاض، معتقد است که خواجه اسحاق در این سال وحشیانه به قتل رسیده است.

برخی قتل خواجه اسحاق را به تعلیمات او در زمینه مهدویت مربوط می‌دانند؛ اما این امر صحت ندارد؛ زیرا اهل سنت، به‌ویژه پیروان ابوحنیفه، به امام زمان (عج) اعتقاد دارند. حتی امروزه در تاجیکستان، به‌ویژه ختلان‌زمین، هر مؤمن و مسلمانی در دعاها، فاتحه‌ها و عبادات خویش از حضرت علی (ع)، امام اعظم ابوحنیفه، حسن (ع)، حسین (ع) شهید دشت کربلا، امام جعفرصادق (ع)، امام حسن عسکری (ع) و حضرت مهدی (عج) به‌نیکی یاد می‌کند. در بعضی از نواحی کوهستان، از جمله مؤمن‌آباد و شورآباد و موضع دشت جم اگر کسی بخواهد صداقتش را به مخاطبش اظهار کند، حتماً به نام امام عسکری (ع) یا امام مهدی (عج) و امام جعفرصادق (ع) قسم می‌خورد (عصازاده، ۲۰۱۵: ۴۰).

دیگر مرید برجسته میرسیدعلی همدانی، نورالدین جعفر بدخشی (۷۴۰-۷۹۷ هـ.ق) عارف و صوفی است. از دوران کودکی و جوانی وی اطلاعی در دست نیست؛ اما چنان‌که خود در معروف‌ترین اثرش، «خلاصه‌المناقب»، آورده است، پیش از ملاقات با

میرسیدعلی همدانی در سال ۷۷۳هـ.ق، از زادگاه خود بدخشان مهاجرت کرده و در ختلان ساکن شده بود و در همان سال، به تشویق یکی از دوستانش به نام اخی‌علی حق‌گوی به دیدار میرسیدعلی همدانی به روستای علیشاهیان یا علیشاه رفت و از همان ابتدا شیفته او شد. بعدها او از نزدیک‌ترین مقربان میرسیدعلی شد و تا زمان مرگ میرسیدعلی، همواره ملازم وی بود و از ارشاد و تربیت او بهره‌مند می‌شد. وی با استفاده از این ارشادات و با مجاهده خالصانه، نزد میرسیدعلی مقامی رفیع یافت و یکی از شاگردان خاص او شد؛ چنان‌که سید در چند مورد، در حضور خود، به نورالدین اجازه بیعت داد و مردم را به بیعت با او تشویق کرد؛ همچنین هرگاه که به سفر می‌رفت، وظیفه تدریس و ارشاد مریدان را برعهده نورالدین می‌گذاشت و خود از طریق نامه‌هایی که می‌فرستاد، با او ارتباط داشت.

از نورالدین جعفر بدخشی دو رساله با نام‌های «خلاصة المناقب» در مناقب میرسیدعلی همدانی و «اصطلاحات صوفیه»- که در آن برخی از مهم‌ترین مفاهیم عرفانی و اصطلاحات صوفیان شرح و توضیح داده شده- و نیز رساله‌ای به تقریر بدخشی از خود میرسیدعلی همدانی با نام «شرح اوراد فتحیه» باقی مانده است (لاجوردی، ۱۳۸۱: ۵۲۵-۵۲۶/۱۱).

شایان ذکر است که هم‌اکنون در شعبه آثار خطی انستیتو زبان، ادبیات، شرق‌شناسی و میراث خطی رودکی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان و ذخیره‌های دست‌نویس کتابخانه ملی تاجیکستان، ده‌ها عنوان نسخه خطی متعلق به میرسیدعلی همدانی محفوظ است.

در پایان، یادآوری این نکته سزاوار تأکید است که مستشرق فقید فرانسوی، هانری کوربن، درباره او گفته بود: «همدانی آغازگر راه نوی است و یک فیلسوف می‌تواند چشم‌داشت زیادی از آثار همدانی داشته باشد، اگر نوشته‌های او به چاپ برسد» (۱۳۷۳: ۴۲۷).

### پی‌نوشت‌ها

۱. گورپان روستایی از بخش مرکزی اسفراین است. مقبره جمال‌الدین احمد جورفانی هنوز در این روستا پابرجاست و با شماره ۵۹۰۶ در فهرست آثار ملی ثبت شده است.

۲. مقبره وی در ناحیه مؤمن آباد استان ختلان کنونی تاجیکستان است.

## منابع

- احمدی، عبدالرضا (۱۳۸۳). «اندیشه سیاسی میرسیدعلی همدانی». *نشریه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع)*. ش ۲۷. صص ۶۹-۷۸.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۵). *نفحات الانس من حضرات القدس*. تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- جوینی، عطاملک علاءالدین (۱۳۶۷). *تاریخ جهانگشای جوینی*. به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. ج ۱. چ ۳. تهران: زوار.
- حسن، رشیده (۱۳۸۵). «میرسیدعلی همدانی و سهم او در انتقال فرهنگ اسلامی به شبه قاره». *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*. س ۴. صص ۸۳-۹۶.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۶۲). «از همدان تا کشمیر». *یغما*. س ۴. ش ۸. صص ۳۳۷-۳۴۳.
- خاوری، سیداسدالله (۱۳۶۲). *ذهبییه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خیاطیان، قدرت الله و سیدحمید دلاور (۱۳۹۰). «تشکیکی در تقسیم بندی معروف مکاتب تصوف و عرفان بغداد و خراسان». *تاریخ فلسفه*. س ۲. ش ۱. صص ۲۳-۴۸.
- دوین، دویس (۱۳۸۶). «افول کبرویه در آسیای مرکزی». ترجمه مؤگان پورفرد. *تاریخ اسلام*. س ۸. ش ۳۲. صص ۱۴۷-۱۸۳.
- ذکابی ساوجی، مرتضی (۱۳۷۲). «گر سنگ همه لعل بدخشان بودی...». *کیهان فرهنگی*. س ۱۰. ش ۸. صص ۲۶-۲۹.
- ریاض، محمد (۱۳۴۷). «خدمات امیرکبیر میرسیدعلی همدانی در شبه قاره پاکستان و هند (قرن هشتم)». *معارف اسلامی*. ش ۶. صص ۹۵-۹۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۸). «فتوت نامه میرسیدعلی همدانی». *معارف اسلامی*. ش ۱۰. صص ۳۲-۳۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۵). *احوال، آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی*. دوشنبه: عرفان.
- سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۷۲). *مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
- سلطان اف، ماهرخواجه (۱۹۹۴). «آن همدان مولد و ختلان وطن». *دریا*. دوشنبه.
- شوشتری، نورالله بن شریف الدین (۱۳۵۴). *مجالس المؤمنین*. ج ۲. تهران: کتاب فروشی اسلامیه.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۶). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۳، ب ۱. چ ۵. تهران: فردوس.
- ظفر، سیده اشرف (۱۹۹۱). *سیدمیرعلی همدانی*. [بی جا؟]: سری نگر.

- عصازاده، حاتم (۲۰۱۵). *علی همدانی و مقام او در فرهنگ شرق* (پژوهش در احوال و آثار). دوشنبه: عرفان.
- علیخانی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۹۰). *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان*. دفتر اول. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کوربن، هانری (۱۳۷۳). *تاریخ فلسفه اسلام*. ترجمه سیدجواد طباطبایی. تهران: کویر.
- لاجوردی، فاطمه (۱۳۸۱). «بدخشی، نورالدین» در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص ۵۲۵-۵۲۶.